

el deseo presenta

Berlinale 53^a Internationale
Filmfestspiele
Berlin
— SECCIÓN OFICIAL A CONCURSO —

گروه پژوهشی و مستندسازی آریتمی

زندگی من بدون من

حدیث ملاحسینی

mi vida sin mí

una película de isabel coixet

www.Arrhythmiagroup.com



el deseo d.a.s.l.u y milestone productions, inc. con la participación de antena 3 tvs vía digital y alliance atlantis

sarah polley amanda plummer scott speedman leonor watling
deborah harry maria de medeiros y mark ruffalo

as casting heidi leutt y monika mikkelsen director de fotografía jean claude larrieu montaje lisa jane robinson música alonso de vilallonga
productores esther garcía y gordon mclemmán productores ejecutivos pedro almodóvar, agustín almodóvar y osgen górnanski
basado en el relato pretending the bed is a raft de nanci kaneid una película escrita y dirigida por isabel coixet

My life without m(2003)

زندگی من بدون من

حدیث ملاحسینی

«فکر کردن... تو عادت به فکر کردن نداری... وقتی که هفده ساله بودی اولین بچه‌ت رو از تنها مردی که نوی زندگی تو بسیدیش به دنیا آوردی و دومین بچه‌ت رو توی سن نوزده سالگی از همون مرد حامله شدی و به دنیا آوردی. توی یه تریلر در حیاط خونه‌ی مادرت زندگی می‌کنی و پدرت ده ساله که زندانه... تو هیچوقت وقت فکر کردن نداشتی..»

این‌ها حدیث نفسی بود که شخصیت اصلی فیلم «Ann» با خودش داشت پس از این که متوجه شد دو تومور بدخیم و سرطانی در تخمدان‌هایش وجود دارد و فرصت زیادی برای زنده ماندن ندارد.

در این فیلم سرو کار ما با یک زن بیست‌وسه ساله‌ای است که از طبقه‌ی کارگر جامعه‌ی امریکاست که شغلش نظافت کلاس‌های دانشگاه است و شوهرش استخر خانه‌های اعیانی را می‌سازد. او با این سن و سال کم مادر دو دختر است. مادرش هم در یک قنادی کار می‌کند و البته، «از همه متنفر است»...

تصویر کردن سوژه‌ای که به این طبقه‌ی اجتماعی تعلق دارد بی‌شک گره خورده است به انواع و اقسام تروماهای روانی و اجتماعی که فرد از سر گذرانیده و چه بسا کماکان در حال گذراندن آن است. بنابراین بدیهی است که زندگی این افراد به گونه‌ای بازنمایی می‌شود که انواع و اقسام مصائب و بداقبالی‌ها از هر جهت به سویشان پرتاب می‌شود، به گونه‌ای که خانه و زندگی آنان شده است کاشانه‌ی «بدی‌های مطلق». در این بین، شایان ذکر است که علاوه بر این که عنصر طبقه‌ی اجتماعی در این فیلم نقش اساسی‌ای را بازی می‌کند، اما فیلم یک مرکز ثقل دیگری هم دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، و آن جنسیت و زنانگی است و در واقع تلاقی دو مسئله‌ی تعلق داشتن به طبقه‌ی اجتماعی پایین و زن بودن باعث غامض‌تر شدن و چالش برانگیزتر شدن یکسری مسائل و مواجهه‌ها شده است که در نوع خود می‌تواند منحصر به فرد باشد.

حال، اگر بخواهیم درباره‌ی دنیای فقر، دنیایی که Ann کم و بیش در آن زیست می‌کند، با کامو همداستان شویم چنین دیدگاهی تداعی می‌شود: «در دنیای فقر، ایام هفته همانند صفحه‌ی شکسته‌ی موسیقی پیوسته می‌چرخد و همیشه همان نغمه مکرر تهی را باز می‌گوید: شنبه، یکشنبه... جمعه... و در این زندگی زیستن فقط به معنای حاضر بودن است و بس.» باری، به نظر می‌رسد زندگی Ann تا قبل از بیماری‌اش چنین آهنگی را داشته... اما چرخش درست در لحظه‌ای اتفاق می‌افتد که دکتر به او می‌گوید که بیماری‌اش به قدری پیشرفت کرده که درمانش امکان پذیر نیست و او چهار ماه بیشتر دوام نمی‌آورد و درست در همین لحظه است که آن «صفحه‌ی شکسته‌ی موسیقی» که به طرز ملال آوری می‌چرخید و می‌چرخید، جایش را به صفحه‌ی جدیدی می‌دهد که حقیقتاً نمی‌توان آن را لعنت مطلق دانست یا نعمت مطلق... اما هرچه که باشد

زندگی Ann را از ریتمش خارج کرد و او را در وضعیتی قرار داد که تا حد زیادی ضد و نقیض و به عبارتی معلق بود. بیماری Ann بی شک مانند هر وضعیت دیگری یک بعد تیره و تار دارد و یک بعد درخشان... تیره و تار است، چرا که به زودی به کام مرگ و نیستی می‌رود و در عین حال درخشان است، چرا که یک امکان است و تلنگر که فردیت و «خود» فراموش شده و یا سرکوب شده‌اش را حتی برای مدت کوتاهی که فرصت زیستن دارد بیدار کند.

Ann پس از شنیدن خبر مرگ قریب‌الوقوعش به کافه‌ای رفت و تمام کارهایی را که تا به حال انجام نداده بود و اصرار داشت که حتماً تا قبل از مرگش آنها را انجام دهد در یک دفترچه لیست کرد... کارهایی که هرگز فرصت یا شجاعت انجام دادن آنها را نداشت و یا هرگز به ذهنش خطور نکرده بود.

در لیستش می‌نویسد که برای دخترانش صدایش را ضبط کند و تا تولد هجده سالگی‌شان را تبریک بگوید و حرف‌های مادرانه بزند. او در حین ضبط کردن به این موضوع اشاره می‌کند که من بیماری‌ام را از شما پنهان کردم چون نمی‌خواستم شما را در به‌در بیمارستان‌ها کنم. این پنهان کاری شاید اوج از خودگذشتگی، بزرگی، بلوغ و دگرخواهی یک مادر و همسر را نشان می‌دهد که حاضر نیست لحظه‌ای خانواده‌اش بخاطر درد او درد بکشند و در واقع به انتخاب خود، همه چیز را یک تنه به دوش بکشد و این گونه «ایثار» کند. اما از سویی دیگر این عمل، شاید نمایان‌گر خودخواهی، لجاجت و نابالغی یک مادر ۲۳ ساله باشد که کودک درونش به طرز شدیدی بر روی وجودش چنبره زده، چرا که خانواده‌اش را از موضوعی که دانستنش حق مسلمشان بود محروم کرد. این رفتار او به نوعی بازتولید کننده‌ی کلیشه‌ی جنسیتی معروفی است که در آن چنین تصور می‌شود که اصولاً چیزی در «ذات» و «تربیت» زنانه وجود دارد که او را به فرار از واقعیت‌ها و دور زدن آنها سوق می‌دهد به جای آنکه با آنها مواجه شوند و خود را برای مواجهه‌ی درست با آنها تربیت کنند. به هر حال فارغ از این خوانش‌ها، در این نقطه است که Ann تصمیم می‌گیرد مهم‌ترین و اساسی‌ترین اتفاق زندگی‌اش را با کسی به اشتراک نگذارد و شاید برای اولین بار است که احساس می‌کند سرطان تخمدانش، این مرض زنانه‌اش، تنها چیزی است که از خلال آن می‌تواند فردیت فراموش شده و دفن شده‌اش را جان ببخشد و در واقع تنها چیزی است که خودش را تنها مالک آن می‌داند و بنابراین فقط و فقط خودش تصمیم می‌گیرد که چگونه این بحران را مدیریت کند.

کار دیگری که در لیستش قید می‌کند که حتماً انجام دهد این است که به آرایشگاه برود و ناخن مصنوعی بگذارد. واضح است که چنین تصمیم متفاوتی که او گرفته جزو زندگی روزمره‌ی طبقات متوسط و بالای جامعه است و این امر حاکی از آن است که او قدم در محدوده‌ای می‌گذارد که با طبقه‌ی اجتماعی و نظام معنایی‌اش چندان سازگاری ندارد، محدوده‌ای که او هرگز خود را جزوی از آن نمی‌دانست و همیشه برای خود اینگونه تعریف کرده بود که این قبیل زیباسازی‌ها و این شکل از «زنانگی» از آن «دیگران» است و نه او. بنابراین او خود را هرگز در کالبد آن زیبایی استاندارد نمی‌دید و تلاشی برایش نمی‌کرد. آن زیبایی مد نظر گارسون کافه که مصرانه به دنبالش بود و همه‌ی هم و غمش این بود که عکس‌ها را از مجلات مد جمع کند و با پولی که پسنداز می‌کند با جراحی زیبایی خودش را شبیه آنها کند و بپندارد که صرف این که ظاهرش شبیه آنها شود می

تواند روح زندگی ایده‌آل آنها را در زندگی خود نیز بدمد. آن زیبایی مد نظر دوست و همکارش که شب‌ها با هم به نظافت دانشگاه‌ها می‌پردازند، کسی که همه چیز را با محک چاقی و لاغری می‌سنجد و میزان کالری‌های روزانه‌ای که مصرف می‌کند را می‌شمارد تا مبادا زیاده روی باعث دور شدن هیکلش از هیکل استاندارد بشود. و اما آن زیبایی استاندارد چیست و چگونه است؟ در این فیلم تعریف و تصویر دقیقی از آن ارائه نمی‌شود، بلکه فقط افرادی که در به در به دنبال آن هستند به وضوح به تصویر کشیده می‌شوند که در واقع سازوکار مشروعیت بخش آن تعریف از زیبایی به حساب می‌آیند. از سویی دیگر گویا خود آن زیبایی شکل و شمایلش فی‌نفسه مبهم و نامعلوم است و فقط در اذهان و تصورات دنباله‌روهای آن است که صورت واقعی و قطعی دارد.

در آخر و از همه مهم‌تر، او در لیستش می‌نویسد که دوست دارد مردی دیگر، غیر از شوهرش را عاشق کند و با او عشق‌بازی کند تا ببیند چه حال و هوایی دارد و برای اولین بار به بازار آزاد انسان‌ها هم سرکی بکشد. در همان حال که در کافه نشسته و در حال نوشتن لیستش است مردِ تنهایی جذب او می‌شود که از قضا سرمایه‌ی فرهنگی و اقتصادی بالایی دارد. او کتاب زیاد می‌خواند، به سفرهای دور و درازی رفته و کار با پرستیژ و ماجرا جویانه‌ای دارد و اندوخته‌ای از تجارب متفاوت است، در حالی که Ann تمام تصورش از سفر، رفتن به ساحلی در خارج از شهر است که آن هم هنوز محقق نشده.

مرد Ann را برای عشق‌بازی به خانه‌اش می‌

کند

Ann